

## Comparison of Russell's Theory of “Knowledge by Acquaintance” and Molla Sadra's Theory of “Knowledge by Presence”

Zahra Sarkarpour \* 

Ph.D. in Comparative Philosophy, University of Qom, Qom, Iran

Zahra Khazaei 

Professor of Comparative Philosophy, University of Qom, Qom, Iran

### Abstract


The theory of “knowledge by presence” has a special place in the Sadra system. “Knowledge by presence” is both a theory of knowledge in Sadra's philosophy and a theory for explaining self-knowledge. Reflecting on this important theory will immediately make us realize its complex and mysterious nature. The present paper intends to provide an accurate and clear reading of this theory in a clearer language in the form of a comparative approach between this theory and one of the most important theories of self-knowledge in the analytic philosophy, namely the theory of “Knowledge by acquaintance”. At first glance, Russell's theory of “Knowledge by acquaintance” is one of the most similar to Sadra's theory. Such characteristics as the condition of presence, immediacy, and infallibility are examples of the similarity of these two theories. But the discussion of “unity of the knower and the known” in Sadra's theory is the point of separation between the two theories, and in fact, it is a place that will seriously challenge the claim of closeness between these theories. Finally, perhaps with some tolerance, Russell's theory is a primitive and incomplete picture of Sadra's theory. Furthermore, it should be noted that understanding these two theories in the context of the different philosophical systems of these two philosophers -namely Sadra's theory of Unity and originality of existence and Russel's theory of Knowledge by Acquaintance- makes it more difficult to claim the deep closeness between these two theories.


**Keywords:** Self-knowledge, Russel, Mulla Sadra, knowledge by presence, knowledge by acquaintance.

\* Corresponding Author: z.sarkarpour@gmail.com

**How to Cite:** Sarkarpour, Z., Khazaei, Z. (2020). Comparison of Russell's Theory of “Knowledge by Acquaintance” and Molla Sadra's Theory of “Knowledge by Presence”. *Hekmat va Falsafeh*, 65 (17), 87 -112.

## مقایسه نظریه آشنایی راسل و نظریه علم حضوری ملاصدرا

زهرا سرکارپور\*  دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه قم، قم، ایران

زهرا خزاعی  استاد فلسفه تطبیقی، دانشگاه قم، قم، ایران

### چکیده

نظریه علم حضوری جایگاه ویژه‌ای را در نظام صدرایی به خود اختصاص داده است. علم حضوری هم یک نظریه در حوزه معرفت شناسی فلسفه صدر است و هم نظریه‌ای است برای تبیین خودآگاهی. تأمل بر این نظریه مهم، بی‌درنگ ما را متوجه ماهیت پیچیده و رازآمیز آن خواهد کرد. نوشتار حاضر بر آن است تا در قالب نگرشی مقایسه‌ای بین این نظریه و یکی از مهم‌ترین نظریه‌های خودآگاهی در فلسفه تحلیلی، یعنی نظریه آشنایی، با زبانی روشن‌تر یک بازخوانی دقیق و شفاف از آن ارائه کند. نظریه آشنایی راسل در نگاه نخست یکی از شبیه‌ترین نظریه‌ها به نظریه صدر است. ویژگی‌هایی هم چون شرط حضور، بی‌واسطگی، خطاناپذیری و از این قبیل، نمونه‌هایی از همسویی این دو نظریه‌اند. اما بحث اتحاد عالم و معلوم در نظریه صدر نقطه جدایی این دو نظریه است و در حقیقت جایی است که ادعای قرابت میان این دو را با چالش جدی مواجه خواهد کرد. در نهایت شاید با قدری تسامح بتوان گفت نظریه راسل تصویری ابتدایی و تکمیل نشده از نظریه صدر است. ضمن این که باید توجه داشت که فهم این دو نظریه در بستر نظام فلسفی متفاوت این دو فیلسوف - یعنی اصالت وجود صدر و مبنای معرفتی راسل - ادعای قرابت عمیق بین این دو نظریه را مشکل‌تر می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: خودآگاهی، راسل، ملاصدرا، علم حضوری، نظریه آشنایی.

## مقدمه

نظریه علم حضوری از توجه برانگیزترین مسائل در فلسفه اسلامی و به طور خاص در فلسفه ملاصدرا است. گرچه این نظریه به عنوان نظریه‌ای از آن ملاصدرا شناخته می‌شود، اما هسته اصلی آن دارای پیشینه و قدمتی طولانی است. خود صدرا پیشینه این ایده را به کتاب اثولوجیا اثر فلوطین باز می‌گرداند و نظریه‌اش را ملهم از آن می‌داند. اما از آنجا که صدرا این ایده را در چارچوب مبانی خاص خودش پرورانده است و در مورد ابعاد آن ابداعات خاص خود را داشته است، همچنان می‌توان آن را به نوعی نظریه‌ای صدرايي دانست.

علم حضوری در ساده‌ترین و خلاصه‌ترین تعریف ممکن، عبارت از حضور چیزی نزد چیزی است. علم با چنین تعریفی مؤلفه‌های خاصی در برخواهد داشت که آن را تبدیل به یک نظریه عجیب و رازآلود خواهد کرد. این نظریه جایگاه ویژه‌ای را در بحث معرفت در فلسفه اسلامی به خود اختصاص داده است. اما جدای از بحث معرفت به طور کلی، این نظریه را می‌توان در درجه اول یک نظریه خودآگاهی دانست. چرا که اولین و مهم‌ترین مصداق علم حضوری از دیدگاه صدرا علم به خود و حالات خود است. متمایز بودن خودآگاهی از دیگر معرفت‌ها امری است که دست کم در نگاه اول و با تکیه بر شهود معمول انکارناپذیر است. همه ما احساس می‌کنیم که معرفت ما به خودمان و حالات ذهنی-مان، یک معرفت متمایز، بی‌واسطه و دارای اعتبار خاص است. طبیعتاً توضیح این تمایز دغدغه هر فیلسوفی است که در پی ارائه یک نظریه خودآگاهی است. نظریه هوشمندانه علم حضوری صدرا با خصوصیتی مثل بی‌واسطگی و خطاناپذیری به خوبی با شهود یادشده سازگار است. از این حیث این نظریه یک نظریه درخور توجه است و تلاش برای فهم هرچه بهتر آن تلاشی شایسته و ارزشمند خواهد بود. تاکنون مقالات و کتب متعددی در خصوص نظریه علم حضوری نگاشته شده است؛ از جمله کتاب ارزشمند اتحاد عاقل به معقول اثر آیت الله حسن زاده آملی، مقالات استاد محمد حسین زاده و بسیاری از کتب و مقالات ارزشمند دیگر که به هدف فهم هرچه بهتر نظریه علم حضوری نگاشته شده‌اند. با وجود این، همچنان این نظریه به نوعی پیچیده و رازآمیز به نظر می‌رسد. به عقیده نگارنده یکی از شیوه‌های مؤثر برای فهم بهتر نظریات ارزشمند فیلسوفان اسلامی، کمک گرفتن از ادبیات فلسفه تحلیلی غرب و به کارگرفتن شیوه دقیق و تحلیلی آنان خصوصاً در قالب

رویکردی تطبیقی و مقایسه‌ای است. نوشتار حاضر بر آن است تا با بهره‌گیری از این شیوه یعنی بازخوانی نظریه علم حضوری بر مبنای نظریه آشنایی راسل به عنوان یک نظریه تحلیلی که ظاهراً نزدیک به نظریه صدراست و استفاده از ادبیات تحلیلی راسل گامی در جهت ایضاح و تبیین بهتر این نظریه بردارد. آنچه که فلسفه تحلیلی را از دیگر سنت‌های فلسفی متمایز می‌سازد، دقت و باریک‌بینی عمیق، ارائه شفاف استدلال‌ها و در کل تأکید بر وضوح و روشنی و نظم در فرایند فلسفه‌ورزی است. در همین راستا، مفاهیم و اصطلاحاتی برای بالا بردن دقت و وضوح فلسفی در میان فیلسوفان تحلیلی پایه‌گذاری شده است. در این پژوهش سعی بر آن است که در مسیر پژوهشی تطبیقی، با تکیه بر ادبیات و مفاهیم رایج در سنت تحلیلی، یک بازخوانی تحلیلی روشن و دقیق از نظریه علم حضوری ارائه دهیم. دستاوردهای فلسفی در این حوزه می‌تواند ما را در بازیابی و به‌روزرسانی مفاهیم فلسفی سنت اسلامی یاری کند. همچنین در راستای این پژوهش تطبیقی به این سؤالات پاسخ خواهیم داد که آیا مشابهت‌های ظاهری نظریه صدر با نظریه آشنایی راسل که معرفت از طریق آشنایی را هم‌چون معرفت حضوری معرفتی بی واسطه، خطاناپذیر و تردیدناپذیر معرفی می‌کند نشان از قرابت و همسویی بنیادی بین این نظریه‌ها دارد یا چیزی جز یک قرابت ظاهری صرف بین آنها نیست؟ آیا ارائه‌کنندگان این نظریات با پیش‌زمینه‌ای از انگیزه‌ها و مبانی مشابه این نظریه‌ها را مطرح کرده‌اند؟

در این مقاله، به منظور پیگیری اهداف یاد شده، ابتدا نظریه آشنایی راسل را معرفی و تحلیل خواهیم کرد. بعد از آن به بررسی و تحلیل نظریه علم حضوری صدر خواهیم پرداخت. سپس به مقایسه و تطبیق آن دو خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که ضمن وجود شباهت‌ها و همسویی‌های قابل توجه میان آن دو، وجود تفاوت‌های بنیادی در نظام فلسفی این دو فیلسوف، ادعای قرابت میان این دو نظریه را مشکل می‌سازد.

## ۱. نظریه آشنایی راسل

نظریه آشنایی نظریه‌ای است که در بحث معرفت نقش مهمی را ایفا می‌کند.<sup>۱</sup> راسل به عنوان یکی از مهم‌ترین و متقدم‌ترین فیلسوفانی که به این نظریه پرداخته است، درباره اهمیت آن چنین می‌گوید: «کل معرفت ما، هم معرفت نسبت به اشیا و هم معرفت نسبت به حقایق (گزاره‌ها)، مبتنی است بر آشنایی به عنوان بنیان آن» (Russel, 1912: 22). گفتنی است که نظریه آشنایی نیز همچون نظریه علم حضوری هم یک نظریه معرفت به طوری کلی است و هم یک نظریه خودآگاهی. خودآگاهی از نظر راسل یکی از مهم‌ترین مصداق‌های معرفت از طریق آشنایی است. (Russel, 1912)

از دیدگاه راسل، معرفت یا معرفت استنتاجی است یا معرفت مبنایی. موضوع معرفت استنتاجی، حقایق یا به عبارتی گزاره‌ها و موضوع معرفت مبنایی، علی‌العموم داده‌های حسی‌اند. او این دو نوع معرفت را بر اساس موضوع‌شان، «معرفت به حقایق»<sup>۲</sup> و «معرفت به اشیا»<sup>۳</sup> می‌نامد (Russel, 1912: 21). راسل معتقد است معرفت به حقایق، «معرفت به - وسیله توصیف»<sup>۴</sup> است و معرفت به اشیا (که راسل آن‌ها را همان داده‌های حسی می‌داند) «معرفت به وسیله آشنایی»<sup>۵</sup> است.

او آشنایی را این‌گونه تعریف می‌کند: «ما خواهیم گفت که با چیزی آشنایی داریم که مستقیماً از آن چیز آگاه باشیم، بدون واسطه هر فرایندی مثل استنتاج یا هر معرفتی نسبت به حقایق» (Russel, 1912: 78).

می‌توان مؤلفه‌های اصلی یا به عبارتی مفاهیم کلیدی نظریه آشنایی راسل را در شش مورد خلاصه کرد:

---

۱. تاکنون قرائت‌های مختلفی از این نظریه داده شده است. اما از آن‌جا که به نظر می‌رسد خوانش راسل از این نظریه شباهت بیش‌تری به نظریه علم حضوری دارد، این خوانش را مد نظر قرار می‌دهیم.

2. Knowledge of Truth
3. Knowledge of Things
4. Knowledge by description
5. Knowledge by Acquaintance

## ۱-۱. مؤلفه‌های اصلی نظریه آشنایی راسل

(۱) بی‌واسطگی<sup>۱</sup>: بی‌واسطگی مفهومی است که در نظریه آشنایی راسل بر دو مفهوم دلالت دارد: یک مفهوم معرفت‌شناختی و یک مفهوم هستی‌شناختی.

(الف) مفهوم معرفت‌شناختی بی‌واسطگی: آگاهی من به لحاظ معرفت‌شناختی مستقیم است به این معنا که آگاهی‌ام از حالت ذهنی‌ام، نوعی از آگاهی است که به وسیله آگاهی دیگری موجه نشده است. این مفهوم از بی‌واسطگی، به وسیله یک تفاوت هستی‌شناختی توضیح داده می‌شود؛ یعنی به وسیله بی‌واسطگی هستی‌شناختی.

(ب) مفهوم هستی‌شناختی بی‌واسطگی: آگاهی من به لحاظ هستی‌شناختی بی‌واسطه است، به این معنا که هیچ فرایند یا هیچ پدیده‌ای بین حالت ذهنی من و آگاهی‌ام از آن وجود ندارد (Gertler, 2015).

(۲) تردیدناپذیری<sup>۲</sup>: پیشنهاد راسل برای تشخیص این که آگاهی ما از چیزی بی‌واسطه و مستقیم است یا نه، این است که از شیوه شک دکارتی استفاده کنیم. اگر بتوانیم در وجود چیزی شک کنیم، پس آگاهی ما از آن چیز مستقیم نیست. فرض کنید که شما یک میز در مقابل تان می‌بینید. شما می‌توانید در این که آیا واقعاً یک میز مقابل تان است شک کنید. چون این غیرممکن نیست که شما مثلاً در حال خواب دیدن باشید. اما به هر حال در یک چیز نمی‌توانید شک کنید و آن این است که به نظر می‌رسد میزی در مقابل شما وجود دارد (Gertler, 2011: 89). این ویژگی، یعنی تردیدناپذیری، محصول ویژگی بعدی، یعنی غیرعلی بودن است.

(۳) غیرعلی بودن: آشنایی یک رابطه علی نیست. چرا که اگر ما با چیزی تنها به نحو علی ارتباط داشته باشیم، می‌توانیم در وجود آن شک کنیم. این به این دلیل است که بنا بر فرض راسل رابطه علی یک رابطه ضروری نیست. برای مثال ما در این که چه چیزی سبب حصول تجربه ما از میز مستطیل قهوه‌ای شده است می‌توانیم شک کنیم. اگر رابطه آشنایی از نوع رابطه علی باشد، آن وقت این امکان‌پذیر است که فرایند خواب دیدن یا شیطان فریب کار دکارتی سبب حصول این تجربه شده باشد؛ چرا که بین علم و معلوم یعنی بین میز و علم ما به آن یک رابطه ضروری برقرار نیست و این دو از یکدیگر قابل انفکاکند.

1. Direct awareness

2. Indubitable

پس رابطه مستقیم و بی واسطه آشنایی ما با موضوع آگاهی مان، رابطه علی نمی تواند باشد. راسل در سیستم معرفت شناسی اش به دنبال باورهای تردیدناپذیر و خطاناپذیر به عنوان بنیان معرفت است. ایده او از این قرار است که معرفت به وسیله آشنایی را از دیگر معرفت ها متمایز کند و آن را به عنوان بنیان معرفت در ساختمان باورها فرض گیرد که همه باورهای دیگر بر روی باورهای به دست آمده از طریق آشنایی بنا شوند. باورهایی که مبتنی بر هیچ باور دیگری نیستند و بنیاد آن ها چیزهایی غیر از باوراند که آن چیزها همان داده های حسی اند (Russel, 1912).

۴) داده های حسی: به عقیده راسل موضوع آگاهی ما در رابطه آشنایی، داده های حسی اند: «ما فهمیده ایم این ممکن است و بی معنا نیست، که شک کنیم آیا اصلاً میزی وجود دارد، درحالی که ممکن نیست به داده های حسی شک کنیم.» پس راسل معتقد است آگاهی از داده های حسی مربوط به میزی که در حال مشاهده آن هستید مستقیم است، در حالی که آگاهی از خود آن میز غیرمستقیم. چراکه آگاهی از میز به واسطه داده های حسی رخ می دهد. در هر آگاهی ادراکی امکان شک کردن در موضوع ادراک وجود دارد و امکان شک کردن در داده های حسی که سازنده نمود ادراکی اند وجود ندارد (Russel, 1912: 74). حال سؤال این است که مقصود از داده های حسی چیست. راسل پاسخ صریحی برای این سؤال ارائه نداده است. اما برخی تفسیرهای جدید از نظریه آشنایی سعی کرده اند تعریفی از داده های حسی ارائه دهند. بر اساس تلقی رایج، داده های حسی سه خصوصیت دارند:

الف) داده های حسی همان چیزهایی اند که فرد در ادراک حسی به طور مستقیم از آن مطلع است.

ب) داده های حسی وابسته به ذهن اند.

ج) داده های حسی ویژگی هایی دارند که به نحو ادراکی برای فرد پدیدار می شوند (کرین، ۱۳۹۱: ۷۶).

بنا بر شرط الف ادراک فرد از داده های حسی مستقیم است. برای روشن شدن معنای مستقیم بودن در اینجا، این مثال را در نظر بگیرید: فرض کنید که بخواهید از دمای کتری آب به وسیله دماسنج مطلع شوید و نه به وسیله فرو بردن دست در آب. وقتی به وسیله دماسنج از دمای آب مطلع شوید اطلاع شما از دمای آب غیرمستقیم خواهد بود اما اگر با فرو بردن

دست تان در آب از دما مطلع شوید ادراک شما از دمای آب مستقیم تلقی می‌شود. پس شخص اطلاع مستقیمی از X دارد وقتی که اطلاع او از X، معلول اطلاع او از چیز دیگری نباشد. بنابراین، می‌توان گفت شرط الف می‌گوید، داده‌های حسی چیزهایی هستند که اطلاع ما از آنها به نحو علی وابسته به هیچ اطلاع دیگری نیست (کرین، ۱۳۹۱: ۷۷).

شرط ب می‌گوید آن‌چه که شخص در ادراک حسی مستقیماً از آن مطلع است، به ذهن ادراک‌کننده وابسته است و نمی‌تواند به شکل ادراک نشده وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، موجودیت آن وابسته به ذهن است (کرین، ۱۳۹۱: ۷۸).

اما بنا بر شرط ج، داده‌های حسی حقیقتاً دارای ویژگی‌هایی‌اند که به نظرمان می‌رسند. مثلاً من اگر یک گوجه‌فرنگی را ادراک کنم و آن برای من قرمز و گرد به نظر رسد، آن‌گاه قرمزی و گردی ویژگی‌هایی‌اند که بر من پدیدار می‌شوند و این ویژگی‌ها در واقع ویژگی‌های داده‌های حسی‌اند. داده‌هایی که من مستقیماً از آن مطلع‌ام و حتی اگر من دچار خطای حسی یا توهم شده باشم و در جهان بیرون از ذهنم حقیقتاً گوجه‌فرنگی قرمز و گردی وجود نداشته باشد، هم‌چنان داده‌های حسی من دارای ویژگی قرمزی و گردی خواهند بود (کرین، ۱۳۹۱: ۷۸).

۵) خطاناپذیری<sup>۱</sup>: راسل در این خصوص می‌گوید: «موضوعات آشنایی نمی‌توانند «خطا»<sup>۲</sup> یا «غیرواقعی»<sup>۳</sup> باشند» (Russel, 2005: 48).

راسل منشأ خطا در معرفت ادراکی<sup>۴</sup> را رابطه علی بین ادراک و موضوع آن می‌داند. اگر آن‌چه موجب ادراک فعلی من از یک میز مستطیل شده است، یک میز مستطیل واقعی نباشد و در عوض علت این ادراک مثلاً دستکاری نورون‌های مغزم باشد، آن‌گاه است که خطا رخ داده است. اما در رابطه آشنایی من با داده‌های حسی‌ام چنانکه گفتیم چنین رابطه علی و معلولی وجود ندارد که امکان خطا در آن بتواند راه یابد. از این رو معرفت از طریق رابطه آشنایی نمی‌تواند خطا باشد.

- 
1. Infallibility
  2. illusory
  3. unreal
  4. Perception



۶) غیر مفهومی<sup>۱</sup> (غیربازنمایانه)<sup>۲</sup> بودن: خصوصیت دیگر رابطه‌ آشنایی این است که این رابطه، یک رابطه‌ شناختی مبتنی بر مفاهیم و به طور کلی مبتنی بر هیچ نوعی از بازنمایی نیست. حکم‌ها، افکار و مفاهیم همه اساساً التفاتی یا بازنمایانه هستند؛ یعنی همیشه درباره‌ چیزی‌اند یا چیز دیگری را بازنمایی می‌کنند. اما آشنایی با چیزی به معنای شکل‌گیری یک حکم یا یک فکر درباره‌ موضوع شناخت، یا داشتن نوعی مفهوم یا بازنمایی از آن موضوع نیست (Hassan, 2014). برای تحقق رابطه‌ آشنایی با داده‌های حسی، صرفاً کافی است که من در این رابطه واقع شوم تا به این طریق آن‌ها را به طور کامل بدانم (Gertler, 2011: 93).

آن‌چه تا این‌جا به عنوان مؤلفه‌های اصلی نظریه‌ آشنایی راسل عنوان شد، تقریباً همه به نوعی مفاهیم سلبی به شمار می‌آیند. اما باید به این سؤال به نحوی ایجابی نیز پاسخ داد که یک رابطه‌ معرفتی بین فاعل شناسا و متعلق شناخت که بی‌واسطه و غیرعلی و تردیدناپذیر است چه رابطه‌ای می‌تواند باشد؟ راسل می‌گوید:

وقتی من در این‌جا از یک رابطه‌ شناختی صحبت می‌کنم، مقصود من نوعی از رابطه [شناختی] که قوام‌بخش حکم است، نیست، بلکه مقصودم آن نوعی از رابطه است که قوام‌بخش حضور است... یعنی گفتن این که الف با ب رابطه‌ آشنایی دارد، اساساً برابر است با گفتن این که الف نزد ب حاضر است (Russel, 1910-11: 108).

بنا بر این عبارات، تعریف ایجابی رابطه‌ آشنایی، تعریفی مبتنی بر مفهوم حضور است. رابطه‌ آشنایی یک رابطه‌ معرفتی است که بر مبنای حضور طرفین این رابطه شکل گرفته است. تکیه بر مفهوم حضور، نقطه‌ای است که توجه را به سمت شباهت بین این نظریه و نظریه علم حضوری صدرای که بر اساس مفهوم حضور تعریف شده است جلب می‌کند.

## ۲. نظریه علم صدرای

صدرای در بحث علم، از دو نوع علم سخن می‌گوید: علم حصولی و علم حضوری که البته به عقیده او در نهایت، بازگشت علم حصولی نیز، به علم حضوری است. بنابراین، علم از نظر او همان علم حضوری است. در مبدأ و معاد می‌گوید: «علم حضوری کامل‌ترین صنف از علم است، بلکه علم در حقیقت چیزی جز آن نیست» (صدرای، ۱۳۶۲: ص ۱۳۵).

1. Non conceptual  
2. Non representational

برای فهم دقیق‌تر علم حضوری لازم است به اختصار علم حصولی را نیز شناخت.

## ۲-۱. علم حصولی

علم حصولی در یک تعریف خلاصه، علمی است که به واسطه صورت ذهنی حاصل می‌شود (صدر، ۴۲۲ ق). این که صورت ذهنی دقیقاً چیست خود بحث مجزایی می‌طلبد. اما اگر بخواهیم با استفاده از مفاهیم فیلسوفان تحلیلی نزدیک‌ترین مفهوم به مفهوم صورت ذهنی را بیابیم، باید به مفهوم بازنمایی<sup>۱</sup> اشاره کنیم. بنا بر این مفهوم علم حصولی علمی است که به واسطه یک بازنمایی از موضوع خارجی حاصل می‌شود. بر اساس این تعریف، مهم‌ترین مؤلفه‌های علم حصولی از این قرارند:

### ۲-۱-۱. مؤلفه‌های علم حصولی

(۱) واسطه‌مند بودن: طبق تعریف یاد شده، علم حصولی علمی است که در آن صورت ذهنی واسطه بین معلوم و عالم است. به عبارتی موضوع علم توسط یک صورت یا بازنمایی ذهنی از آن، بر عالم معلوم می‌گردد.

(۲) مواجهه با دو معلوم: الف) معلوم بی‌واسطه (بالذات): در علم حصولی واسطه - که به آن صورت ذهنی یا وجود ذهنی می‌گویند - یا به عبارتی همان خود واقعیت علم، معلوم بالذات، بی‌واسطه و درجه اول عالم است. ب) معلوم باواسطه (بالعرض): در علم حصولی آن موضوعی که صورت ذهنی از آن در ذهن عالم نقش بسته است معلوم بالعرض، باواسطه و درجه دوم عالم است.

(۳) تمایز علم و معلوم بالعرض: در پی ویژگی‌های یاد شده، یعنی واسطه‌مند بودن و مواجهه با دو معلوم، باید گفت که در علم حصولی برخلاف علم حضوری، ضرورتاً علم و معلوم خارجی - معلوم بالعرض - یکی نیستند. البته علم با معلوم بی‌واسطه و بالذات یکی است، اما با معلوم باواسطه - که همان موضوع اصلی علم است و هدف، آگاهی عالم از آن است - یکی نیست و در واقع دو واقعیت مغایرند.

(۴) خطاپذیری: این ویژگی نیز محصول ویژگی‌های یاد شده است. واسطه‌مندی و تمایز علم و معلوم بالعرض مستلزم امکان خطا به معنای عدم انطباق علم با معلوم بالعرض است.

---

1. represent

۵) مفهومی یا بازنمایانه بودن: این ویژگی در واقع بیان دیگری از ویژگی واسطه‌مندی است. واسطه را می‌توان مفهوم یا نوعی بازنمایی فرض گرفت که معرفت به موضوع خارجی از طریق آن حاصل می‌شود.

۶) وحدت علم و معلوم بالذات: علم و معلوم بالذات در علم حصولی یک وجود واحدند. پس مقصود از وحدت در این جا همان عینیت یا این‌همانی است. حال باید دید رابطه بین عالم و معلوم بالذات چه رابطه‌ای است. به گفته صدر، رابطه میان عالم و معلوم بالذات رابطه‌ای اتحادی به نام رابطه حضور است. چرا که اگر رابطه میان عالم و معلوم بالذات نیز رابطه‌ای بازنمایانه و از جنس علم حصولی باشد آن‌گاه مشکل تسلسل به دنبال خواهد آمد. از این‌رو رابطه معرفتی غیربازنمایانه‌ای به نام علم حضوری را مطرح می‌کند (صدرالمألهین، ۱۳۶۲).

## ۲-۲. علم حضوری

علم حضوری عبارت است از درک معلوم در مرتبه خود آن معلوم به گونه‌ای که خود معلوم، نه صورت (یا بازنمایی) از آن، نزد عالم حضور داشته باشد (صدر، ۱۳۸۴: ج ۱/۳، ص ۲۵۷).

عبارتی از صدر - در رساله تصور و تصدیق - تعریف نسبتاً کاملی از علم حضوری است. گاهی دانستن یک امر واقعی عیناً وجود همان امر واقعی است بدین‌قرار که واقعیت عینی شیء معلوم عیناً واقعیت و وجود ذهنی همان شیء است [یا به عبارتی به گونه‌ای است که وجود علم با وجود عینی معلوم (شیء شناخته شده) یکسان و یگانه است] مانند علم مجردات به ذوات خود و علم نفس به ذات خودش و هم‌چنین آگاهی نفس از صفاتی که در نهادش پدید آمده است و علم آن‌ها به افعال، خواسته‌ها و گفت و شنودهای ذهنی خود که به آن حدیث نفس می‌گویند و نظایر آن‌ها ... (حائری یزدی، ۱۳۷۱: ص ۱۳).

## ۲-۲-۱. مؤلفه‌های علم حضوری

۱) حضور: اولین و مهم‌ترین مفهومی که علم حضوری بر مبنای آن تعریف می‌شود مفهوم حضور است. علم حضوری در خلاصه‌ترین شکل ممکن به حضور مجرد نزد مجرد یا به عبارتی وجود چیزی نزد چیزی، تعریف شده است. صدر در اسفار گفته است: «ادراک

عبارت است از وجود چیزی برای چیزی و حضورش نزد آن چیز» (صدرای، ۱۹۸۱: ج ۶، ص ۴۱۶).

مفهوم حضور در بحث اتحاد عالم و معلوم روشن تر خواهد شد. چیزی که مشخص است این است که قطعاً مقصود صدرا از حضور معلوم نزد عالم چیزی مثل حضور فیزیکی موجودات مادی نزد یکدیگر نیست.

۲) تجرد: صدرا در اسفار علم (علم حضوری) را به عنوان «وجود شیء مجرد» تعریف می‌کند: «علم عبارت از وجود شیء مجرد است» (صدرای، ۱۹۸۱: ج ۳، ص ۲۸۶):

او به دنبال این تعریف، پنج ویژگی را برای علم بر می‌شمارد:

علم امری سلبی - مانند تجرد از ماده - و بلکه اضافی هم نیست، بلکه وجودی است و هر وجودی هم نیست، بلکه وجود بالفعل است نه بالقوه و نه هر وجود بالفعلی، بلکه وجودی خالص و غیر آمیخته با عدم ... (صدرای، ۱۹۸۱: ج ۳، ص ۸-۲۹۷ و صدرای، ۱۳۸۴: ج ۱/۳، ص ۲۴۴).

این عبارت به چند مشخصه مهم از علم حضوری اشاره می‌کند که در واقع بیانی از ویژگی تجرداند:

۱- علم، امر عدمی و سلبی نیست، بلکه وجودی است. (این ویژگی بر اساس فهم خاص صدرا از مفهوم عدم معنا می‌یابد. او برای عدم نیز، نوعی موجودیت قائل است)

۲- از سنخ مفاهیم انتزاعی و اضافی مثل فوقیت، تحتیت و یا از سنخ ماهیات نیست؛ یعنی علم ماهیت و یا مفهومی نیست که دارای وجود باشد، بلکه وجود است.

۳- هر نوع وجودی نیز نیست، بلکه وجود بالفعل خالصی است که آمیخته با عدم نیست. بر اساس این ویژگی، علم وجود مجرد است، زیرا هر موجود مادی منسوب به عدم است به گونه‌ای که هر طرف آن، غیر از طرف دیگر است و هر جزء از آن جدای از جزء دیگر است. اما وجود مجرد، وجودی است که لا به لای آن عدم نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ج ۱۷، ص ۱۷۲).

۳) بی‌واسطگی: در تعریف علم حضوری گفته شد که علمی است که ذات معلوم بی‌واسطه نزد عالم حضور می‌یابد. منظور از واسطه در اینجا همان صورت ذهنی یا به معنایی همان بازنمایی از موضوع است. چندین ویژگی دیگر از علم حضوری وابسته به ویژگی بی‌واسطگی‌اند، که در ادامه خواهید دید (صدرالمتألهین، ۱۳۸۴: ج ۱/۳، ص ۲۵۷).

۴) وحدت علم و معلوم: هرگاه تعبیر علم به کار می رود، سه مفهوم در کار است: عالم، علم، معلوم. طبق تعریف صدرا از علم حضوری، در این نوع از عالم، علم و معلوم یک چیزاند. در رساله تصور و تصدیق در این باره می گوید: علم به چیزی واقعی گاهی چنین است که وجود علمی آن همان وجود عینی آن است مثل علم مجردات به خودشان و گاهی وجود علمی آن غیر از وجود عینی آن است مثل علم ما به چیزهای خارج از خودمان (صدرا، ۴۲۲: ص ۴۶).

در همین رساله، تعریفی از علم ارائه می شود که ضمن آن به وحدت علم و معلوم نیز اشاره می شود و جدایی آن‌ها را امری اعتباری معرفی می کند. این نکته را در نظر داشته باشید که موجود مجرد را، به اعتبار این که فعلیت محض است، «صورت» نیز می گویند؛ یعنی واژه «صورت» در این جا به صورت ذهنی و علم حصولی اشاره ندارد: همچنان که وجود شیء و ماهیت آن بر حسب ذات یکتا هستند و فقط در اعتبار ذهن و با نیروی تحلیل عقل از یکدیگر جدایی می یابند، علم و معلوم نیز حقیقتاً با یکدیگر مغایرتی ندارند و آن‌ها ذاتاً یگانه می باشند. تنها تفاوت آن‌ها از یکدیگر به وسیله تحلیل و اعتبار است (حائری یزدی، ۱۳۹۳: ص ۲)

۵) خطا ناپذیری: متصف نشدن به صدق و کذب یا به عبارتی خطا ناپذیری از مهم ترین خصوصیات معرفت شناختی علم حضوری است. درباره این خصوصیت گفته شده که از عصر حکمایی که آموزه علم حضوری را ابداع نموده اند تا کنون در این باره اتفاق نظر وجود دارد (صدرا المتألهین، ۴۲۲: ص ۴۶)

خطا ناپذیری خصوصیتی است مربوط به خصوصیات قبل و در واقع نتیجه منطقی آنها، یعنی وحدت علم و معلوم و خصوصیت بی واسطگی. خطا و اشتباه در جایی متصور است که بین عالم و معلوم واسطه ای باشد که در آن صورت ممکن است آن واسطه یعنی آن صورت حکایت گر، ما را به طور دقیق به معلوم منتقل نکرده باشد؛ ولی چنین سرمنشأ خطایی در علم حضوری وجود ندارد (پایا، ۱۳۸۳: ص ۴۸۳ و ۴۸۵).

۶) غیر گزاره ای (غیربازنمایانه) بودن: این ویژگی در واقع بیانی دیگر از ویژگی بی واسطگی است. در علم حضوری واسطه ای که در علم حصولی در کار بود یعنی صورت ذهنی در کار نیست. به عبارتی پای هیچ نوع بازنمایی از موضوع علم در میان نیست (صدرا المتألهین، ۴۲۲: ص ۴۶).

۷) اتحاد عالم و معلوم<sup>۱</sup>: به عقیده صدرالمتألهین، نه تنها وحدت میان علم و معلوم برقرار است بلکه بین علم - که مشخص شد معلوم نیز هست - و عالم نیز رابطه هستی‌شناختی خاصی که به آن اتحاد می‌گویند برقرار است که نتیجه آن برقراری یک رابطه معرفت‌شناختی خاص است (صدرالمتألهین، ج ۱/۳، ۲۶۱). فیلسوفان پیشین منکر اتحاد بین عالم و معلوم می‌باشند و معتقدند علم واقعی مغایر عالم است و رابطه آن‌ها رابطه موضوع و عرضی است که در آن موضوع حلول کرده است (عبودیت، ۱۳۹۲: ج ۲، ص ۳-۸۲).

صدرالمتألهین با این دیدگاه مخالف است. او بر اساس اصول خاص خود یعنی اصالت و وحدت تشکیکی وجود و حرکت جوهری معتقد به اتحاد عالم و معلوم است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۶: ص ۷-۳۶) و به نظر او رابطه اتحادی میان عالم و معلوم مانند رابطه اتحادی ماده و صورت است. بدین معنا که قوای ادراکی نفس که خود این قوا هم بنا بر قاعده وحدت تشکیکی وجود، خودشان از مراتب نفس‌اند، فقط در ضمن ترکیبی اتحادی با صورت ذهنی فعلیت می‌یابند و این فرایند طی حرکت جوهری نفس تحقق می‌یابد (صدرالمتألهین، ج ۱/۳، ۳-۲۶۲) و (عبودیت، ۱۳۹۲: ج ۲، ص ۸۳) در جلد سوم اسفار در این باره می‌گوید: حصول ادراکی شیه حصول صورت جسمانی طبیعی برای ماده‌ای که بدان استکمال می‌یابد و ذات متحصّل دیگری می‌گردد، می‌باشد... (صدرالمتألهین، ج ۱/۳، ص ۳-۲۶۲)

اکنون سعی بر آن است تا با استفاده از گفته‌های صدرالمتألهین و تفسیرهای ممکن از اتحاد که بر اساس گفته‌های او به دست می‌آید، دریابیم که مقصود از اتحاد دقیقاً چه نوع رابطه‌ای است.

معنای لغوی «اتحاد» یکی شدن و یگانه گشتن دو شیء مختلف است اما در اصطلاح فلسفی، اتحاد بر معانی متعددی اطلاق می‌شود (صانعی دره‌بیدی، ۱۳۸۵: ص ۱۱۳).

صدرالمتألهین چندین دلیل برای طرح چنین بحثی مطرح می‌کند و در ضمن آن‌ها به معنای اتحاد اشاره می‌کند. یکی از دلایل را اصلاح برداشت نادرست عده‌ای از تعریف او از علم حضوری بیان می‌کند و خطاب به این عده که بنا بر تعریف علم حضوری، صرف وجود

۱. به این دلیل که علم و معلوم بالذات یک چیزند، می‌توان اصطلاح اتحاد عالم و معلوم را به عنوان مترادفی برای اتحاد عالم و علم به کار برد.

شیء را برای تحقق آن کافی دانسته‌اند در «مفاتیح الغیب» می‌گوید: صرف وجود شیء برای معلوم بودن آن کافی نیست، وگرنه این چنین بود که هر چیزی که صلاحیت عالم بودن داشت، عالم به جمیع موجودات می‌شد، اما این گونه نیست، پس در حصول علم چاره‌ای جز بر یکی از این دو امر نیست: یا (۱) اتحاد و یا (۲) علاقه وجودی ذاتی و علاقه وجودی ذاتی منحصر در علیت است (صدر، ۱۳۶۲: ص ۱۰۹).

در این عبارات صدرا سعی در تعریف رابطه معرفتی میان عالم و معلوم دارد و کاملاً به این نکته مهم اذعان دارد که صرف وجود و به اصطلاح، حضور چیزی نزد چیزی برای تحقق یک ارتباط معرفتی کافی نیست و این یکی از امتیازات مهم این نظریه است. او شرط تحقق علم حضوری را وجود رابطه‌ای از نوع «اتحاد» و یا به اصطلاح او از نوع «علاقه وجودی ذاتی» می‌داند.

عباراتی دیگر از صدرا در جلد سوم اسفار هست که به صراحت به سه معنا از «اتحاد» اشاره می‌کند: همانا حضور صور علمی برای عالم... به یکی از این سه نحوه است: یا (۱) به عنیت است، مثل علم نفس به خودش، یا (۲) به حلول در آن است، مثل علم نفس به صفاتش و مثل آن چه که مشهور است در حصول معقولات برای جوهر عاقل، یا (۳) به معلولیت مثل علم خداوند به ممکنات به واسطه صورت‌های جزئی آن‌ها، پس علم نفس به صور خیالی از نوع سوم است (صدر، ۱۹۸۱: ج ۳، ص ۴۸۰).

بنا بر این عبارات، وقتی گفته می‌شود که حضور مجرد ملاک حصول علم است، به این معنا نیست که بی‌استثنا هر مجردی نزد هر مجرد دیگری حضور دارد و معلوم آن است، بلکه برای تحقق حضور لازم است که دو مجرد یا با یکدیگر عنیت و این‌همانی داشته باشند یا رابطه‌ای حلولی داشته باشند و یا رابطه‌ای از نوع رابطه‌ی علی و معلولی. تحلیل و تفسیر دقیق این مفاهیم خود بحث مفصلی را می‌طلبد که در این جا چون هدف مقاله بررسی تطبیقی دو نظریه است، از آن بحث مفصل صرف نظر می‌کنیم.

### ۳. مقایسه نظریه‌ی آشنایی راسل و نظریه‌ی علم حضوری صدرا

در نگاه اول شباهت قابل توجهی بین نظریه‌ی آشنایی راسل و نظریه‌ی علم حضوری صدرا به چشم می‌آید و شاید بتوان نظریه‌ی آشنایی را از شبیه‌ترین نظریه‌های تحلیلی به نظریه علم حضوری دانست. اما با نگاهی دقیق‌تر تفاوت‌های قابل توجهی نیز وجود دارد. حال مسئله این است که با توجه به این شباهت‌ها و تفاوت‌ها و از آن مهم‌تر با توجه به مبانی این دو

فیلسوف، آیا این دو نظریه را می‌توان به نوعی همسو و قابل تطبیق با یکدیگر دانست. ابتدا به سراغ شباهت‌ها می‌رویم.

### ۳-۱. شباهت‌ها

(۱) رئالیسم غیرمستقیم<sup>۱</sup>: اولین شباهت مهم و قابل توجه این دو نظریه را می‌توان در چشم‌انداز کلی‌شان در مسئله معرفت دانست. با اندکی تسامح می‌توان ادعا کرد که موضع این دو فیلسوف در مسئله معرفت، رئالیسم غیرمستقیم است. طبق این رویکرد، شناخت ما از جهان خارج، شناختی غیرمستقیم و به واسطه اموری ذهنی است. موضوع معرفت ما در درجه اول و به طور مستقیم، این واسطه‌های ذهنی‌اند و معرفت ما به جهان خارج از طریق این واسطه‌های ذهنی حاصل می‌شود (Jack Lyons, 2016). واسطه‌های ذهنی در دیدگاه راسل همان داده‌های حسی و در دیدگاه صدرا وجود ذهنی است. البته بحث این نوشتار معطوف به مقایسه نظریه علم حضوری و نظریه آشنایی است، اما با تأملی عمیق‌تر آشکار است که این دو نظریه تنها در کنار رویکرد کلی این دو فیلسوف در بحث معرفت قابل درک‌اند. همچنین شباهت‌های علم حضوری و نظریه آشنایی که در ادامه بیان خواهند شد، تقریباً همه به نوعی زاینده همین چشم‌انداز کلی دو فیلسوف در بحث معرفت‌اند.

(۲) بی‌واسطگی: هر چند در رئالیسم غیرمستقیم، معرفت به جهان خارج با واسطه حاصل می‌شود اما در طول همین فرایند نیز پای معرفتی بی‌واسطه در کار است. معرفت به خودِ واسطه‌های ذهنی معرفتی بی‌واسطه است. هم علم حضوری و هم معرفت از طریق آشنایی هر دو معرفتی بی‌واسطه‌اند. در نظریه آشنایی راسل این اصطلاح بر دو مفهوم دلالت داشت: مفهوم معرفت‌شناختی و مفهوم هستی‌شناختی. بر اساس مفهوم اول، آگاهی مستقیم نوعی از آگاهی است که به وسیله آگاهی دیگری موجه نشده است. این مفهوم از بی‌واسطگی، به وسیله یک تفاوت هستی‌شناختی توضیح داده می‌شد؛ یعنی به وسیله بی‌واسطگی هستی-شناختی. طبق این مفهوم دوم از بی‌واسطگی، آگاهی بی‌واسطه بدین معناست که هیچ فرایند یا هیچ پدیده‌ای بین حالت ذهنی من و آگاهی‌ام از آن وجود ندارد (Gertler, 2015).

---

1. Indirect realism



پیش از این گفتیم که ویژگی بی‌واسطگی در علم حضوری به معنای نبودِ واسطه - یا همان صورت ذهنی - میان عالم و معلوم است. این مفهوم منطبق با مفهوم هستی‌شناسانه از بی‌واسطگی است. اما صدرا در جایی به مفهوم معرفت‌شناختی بی‌واسطگی نیز اشاره می‌کند:

کسی را نرسد که گوید: علم من به نفس خودم [به عنوان مهم‌ترین مصداق علم حضوری] به علت وسطی است که آن فعل من می‌باشد... (صدرا، ۱۳۸۴: ج ۳، ص ۵-۳۸۴)

در ادامه عبارت بالا صدرا استدلالی برای ادعای خود ارائه می‌کند و نشان می‌دهد که فرض که خود آگاهی به واسطه فعل شخص به دور باطل منتهی خواهد شد.

این مفهوم از بی‌واسطگی تا حدی با مفهوم بی‌واسطگی معرفت‌شناختی هماهنگ است. با وجود این، باید توجه داشت که این مفهوم در نظریه آشنایی در معنایی گسترده‌تر فرض شده است؛ چرا که در آشنایی، مصداق واسطه معرفتی، چیزی بیش از معرفت به افعال فرد - است. به غیر از معرفت به افعال، معرفت به هر پدیده، فرایند، مفهوم و بازنمایی می‌تواند واسطه محسوب شود. البته از کلام صدرا هم تا حدی می‌توان دلالت بر این معنای گسترده بی‌واسطگی معرفت‌شناختی را برداشت کرد؛ هرچند به صراحت آن را بیان نکرده است.

۳) غیربازنمایانه (غیرمفهومی) بودن: علم حضوری و معرفت از طریق آشنایی هر دو غیربازنمایانه‌اند. در معرفی مؤلفه‌های نظریه آشنایی گفته شد که گزاره‌ها، افکار، تصورات و مفاهیم همه اساساً التفاتی یا بازنمایانه‌اند؛ یعنی همیشه درباره چیزی‌اند یا چیزی را بازنمایی می‌کنند. اما آشنایی با چیزی به معنای شکل‌گیری یک حکم یا یک فکر درباره موضوع شناخت یا داشتن نوعی مفهوم یا بازنمایی از آن موضوع نیست (Hassan, 2014). به همین ترتیب در علم حضوری نیز گفته شد که صورت ذهنی به عنوان پدیده‌ای حکایتگر از امری خارج از خود در کار نیست؛ به عبارت دیگر، مفهوم و بازنمایی‌ای که بر چیزی بیرون از خود دلالت داشته باشد وجود ندارد (صدرالمتألهین، ۴۲۲: ص ۴۶).

۴) خطا ناپذیری: به دلیل ویژگی بی‌واسطگی، معرفت حضوری و معرفت از طریق آشنایی هر دو معرفتی خطا ناپذیرند. در هر دوی این معرفت‌ها علم چیزی متمایز از معلوم نیست که بحث مطابقت علم با معلوم مطرح باشد. از این رو، امکان خطا در آن مطرح نیست (صدرالمتألهین، ق ۴۲۲ ص ۴۶) و (Russel, 2005: 48)

۵) شرط حضور: راسل و صدرا هر دو مفهوم حضور را در تعریف خود به کار برده‌اند اما به نظر می‌رسد این مطلب را باید با کمی احتیاط و تردید به عنوان یک شباهت به شمار آورد. راسل می‌گوید: «گفتن این که الف با ب رابطه‌آشنایی دارد، اساساً برابر است با گفتن این که الف نزد ب حاضر است» (Russel, 1910-11: 108).

صدرا هم علم حضوری را «حضور مجرد نزد مجرد» تعریف می‌کند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ج ۶، ص ۴۱۶) در ظاهر امر این یک شباهت بین این دو نظریه به نظر می‌آید. اما شاید بتوان گفت که تأکید صدرا بر شرط مجرد عالم و معلوم - که راسل صحبتی از آن به میان نیاورده است - مفهوم متفاوتی از حضور را می‌طلبد که احتمالاً با مفهوم متداول حضور متفاوت است. بنابراین، صرفاً می‌توان استفاده از اصطلاح حضور (نه مفهوم حضور) را به عنوان شباهتی در این دو نظریه به شمار آورد.

۶) ضروری بودن رابطه معلوم و عالم: راسل در بین ویژگی‌های معرفت از طریق آشنایی، به علی نبودن این رابطه اشاره کرد. اما در نظریه علم حضوری گفته شد که رابطه اتحادی بین عالم و معلوم می‌تواند رابطه علی باشد. بنابراین، ظاهراً این یک تفاوت بین این دو نظریه است. اما اگر دقیق‌تر تأمل شود مطلب متفاوت خواهد بود.

به یاد دارید که راسل معتقد بود که اگر رابطه آشنایی را یک رابطه علی فرض بگیریم، آن‌گاه این معرفت، خطاپذیر خواهد بود؛ چرا که امکان جدایی بین علت و معلول یعنی بین معرفت و منشأ تحقق آن وجود خواهد داشت. به عنوان مثال معرفت فرد به میز قهوه‌ای می‌تواند وجود داشته باشد، در حالی که علت آن می‌تواند القای یک شیطان فریبکار باشد (Russel, 1912). بنابراین اگر معرفتی را خطاناپذیر فرض گرفته‌ایم، ضرورتاً باید رابطه را غیرعلی و در واقع یک رابطه ضروری و ناگسستنی فرض کنیم. اکنون این سؤال مطرح خواهد شد که چگونه صدرا معرفت حضوری را خطا ناپذیر می‌داند و در عین حال به امکان علی بودن این رابطه معرفتی معتقد است. برای پاسخ به این چالش باید به سراغ تفسیر خاص صدرا از رابطه علیت رفت. صدرا بر اساس اصل وحدت تشکیکی وجود، معلول را شأنی از شئون یا مرتبه‌ای از مراتب علتش می‌داند. او در جلد اول اسفار می‌گوید: همانا وجود رابط (مثل معلول) تحقق ندارد مگر با وجود غیر رابط [مثل علت] (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ج ۱).

با این تفسیر معلول، چیزی مجزای از علتش نیست و وجودی مستقل از آن ندارد که بتواند بدون علتش و توسط علتی دیگر [مثل شیطان فریبکار] به وجود بیاید و منشأ خطا شود. پس با چنین تعریفی از علت همچنان ویژگی خطا ناپذیری در علم حضوری برقرار خواهد بود.

بنابراین باید گفت هر چند این بحث در ابتدا به عنوان تفاوت این دو نظریه به نظر می‌رسد اما در لایه‌ای عمیق‌تر، می‌توان آن را جزو شباهت‌ها به حساب آورد. البته این نکته را باید در نظر داشت که شاید بتوان گفت این دو بحث با یکدیگر قابل مقایسه نیستند؛ چرا که بحث صدرای از علت در خصوص علت فاعلی است، اما بحث راسل به نوعی از علت اشاره دارد که صدرای به آن علت معده می‌گوید که آن را حقیقتاً علت به حساب نمی‌آورد و صرفاً برای آن نقشی زمینه‌ساز برای عملکرد علت فاعلی قائل است. پس گویی راسل و صدرای از دو مسئله متفاوت اما تحت عنوان واحد (علت) بحث کرده‌اند.

اکنون باید دید با وجود این شباهت‌های اولیه، آیا می‌توان ادعا کرد که این دو نظریه در معنایی عمیق‌تر نیز با یکدیگر قابل تطبیق‌اند. به نظر می‌رسد که از یک حیث می‌توان این دو نظریه را با یکدیگر قابل تطبیق دانست. اگر نظریه علم حضوری صدرای را در چارچوب معرفت‌شناسی او در نظر بگیریم، می‌توان گفت که این نظریه اساس مبنایگرایی صدرای را بنا کرده است. مبنایگرایان معتقدند که سیستم باورهای ما چیزی شبیه یک ساختمان است و در بن این ساختمان دسته‌ای از باورها قرار گرفته‌اند که باورهای پایه نامیده می‌شوند و سایر باورها بر روی آن‌ها بنا می‌شوند. در واقع، دستگاه باورهای ما توجیه خود را از این دسته باورهای پایه دریافت می‌کنند؛ یعنی از باورهایی که توجیه‌شان دیگر مبتنی بر باور دیگری نیست. چرا که اگر چنین می‌بود، آن‌ها هم‌چنان برای موجه‌بودن‌شان نیاز به باور موجه دیگری داشتند و نهایتاً ادامه این سیر منجر به مشکل دور یا تسلسل می‌شد (Pollock, 1999). برای رهایی از این مشکل ایده مبنایگرایان طرح نوع خاصی از معرفت است که با معرفت‌های درون این هرم متفاوت باشد و برای توجیه خود نیازمند به باور دیگری نباشد. صدرای معرفت حضوری را به عنوان نوعی معرفت بی‌واسطه و خطا ناپذیر که نه تنها مبتنی بر معرفت حصولی نیست بلکه مبتنی بر هیچ چیز جز وجود معلوم و حضور او نزد عالم نیست مطرح می‌سازد. با فرض چنین معرفتی به عنوان پایه و اساس دیگر معرفت‌ها، هرم معرفتی انسان به نحوی مصون از مشکل دور و تسلسل خواهد شد.

راسل نیز به عنوان یک مبناگرا در پی یافتن بنیانی برای هرم باورها است و از این رو معرفت از طریق آشنایی را به عنوان بن و اساس هرم معرفتی تعریف می‌کند. بنیانی که برای توجیه خود نیازمند معرفت‌های درون هرم نیست و از این رو دیگر مشکل دور یا تسلسل به وجود نخواهد آمد. البته تفاوت‌های قابل توجهی میان این دو فیلسوف در تعریف این نوع معرفت پایه‌ای وجود دارد که بدان‌ها اشاره خواهد شد. با وجود این، می‌توان انگیزه مشترک این دو فیلسوف در طرح این نوع از معرفت خاص را نشانی از نوعی قرابت و هم‌سویی قابل توجه میانشان دانست. به عبارتی، می‌توان ادعا کرد که این دو نظریه از حیث سرچشمه‌ها و انگیزه‌های شکل‌گیری یعنی در واقع در معنایی عمیق‌تر از شباهت‌های ظاهری نیز با یکدیگر قابل تطبیق‌اند.

گفتنی است که در پی این شباهت‌ها و هم‌سویی‌ها میان این دو نظریه، هر دوی آن‌ها در معرض مشکلات مشترکی نیز قرار دارند. ویژگی بی‌واسطگی و خطاناپذیری که هر دو به عنوان ویژگی‌های خاص این نوع معرفت مبنایی معرفی شدند و به دلیل سازگاری‌شان با شهود ما در خصوص خاص بودن خودآگاهی و بی‌واسطه بودن آن، به عنوان امتیازات این نظریه‌اند، در معرض نقدهای قابل توجهی نیز قرار گرفته‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به اشکالی که بر اساس دیدگاه ویتگنشتاین مطرح شده است اشاره کرد. به عقیده ویتگنشتاین وقتی چیزی نتواند کاذب باشد، فرض صادق بودن آن بی‌معنا خواهد بود (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳). پس فرض معرفتی که همواره صادق است و امکان خطا در آن راه ندارد فرضی باطل است و از نظر ویتگنشتاین چنین چیزی بی‌معناست و اصلاً معرفت تلقی نخواهد شد. می‌توان بر سر این که آیا امکان زیر سؤال بردن ادعای ویتگنشتاین وجود دارد یا نه بحث کرد و به نظر هم می‌رسد که جای این سؤال وجود دارد که چرا چیزی که قابل صدق و کذب نیست اساساً نمی‌تواند معرفت تلقی شود. اما در این جا هدف صرفاً اشاره به این نکته بود که ویژگی خطاناپذیری در عین این که به عنوان امتیازی برای این دو نظریه است، اما آن دو را در معرض چالش‌هایی نیز قرار خواهد داد.

مشکل دیگری نیز که هر دوی این نظریات در معرض آن‌اند و آن نیز به دیدگاه ویتگنشتاین باز می‌گردد، مربوط به ویژگی بی‌واسطگی است. معرفت حضوری و معرفت از طریق آشنایی هر دو دارای ویژگی شخصی بودن‌اند. خلاصه اشکالی که پیش روی این ویژگی این است که به عقیده ویتگنشتاین داشتن یک زبان خصوصی بی‌معناست چرا که

سنجش صدق و کذب مفاهیم خصوصی - یعنی چیزی که به طور کامل توسط خود فرد به تنهایی و نه به واسطه روابط افراد با هم ساخته شده باشد - امکان پذیر نیست و از نظر او مفهومی که امکان بررسی صدق و کذب آن وجود نداشته باشد، بی معناست (Gertler, 118-19) و (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳).

نظر ویتگنشتاین در این مورد نیز قابل مناقشه به نظر می‌رسد. می‌توان پرسید که چرا نبود امکان بررسی صدق و کذب کاربرد یک مفهوم، به معنی بی معنا بودن آن مفهوم است و این نکته می‌تواند چالشی در برابر اشکال زبان خصوصی و دفاعی از نظریه آشنایی باشد. اما باید گفت هم چنان سخن بر سر اشکال و رفع آن نیست، بلکه بر سر بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌هاست که به نظر می‌رسد هر دو نظریه با چنین اشکالات مشابهی مواجه‌اند.

ویژگی بی‌واسطگی در معرض مشکل دیگری نیز قرار دارد که مشهور است به چالش دیویدسون<sup>۱</sup> و مرتبط است با ویژگی غیر گزاره‌ای بودن علم حضوری و معرفت از طریق آشنایی. دیویدسون می‌پرسد: چگونه یک حالت ذهنی غیر گزاره‌ای می‌تواند مبنایی برای معرفت‌های گزاره‌ای واقع شود؟ پیش از این گفتیم که صدرا و راسل هر دو به دنبال یک نوع معرفت مبنایی خاص برای بنیان توجیه باورها بودند. نکته اصلی سخن دیویدسون این است که آگاهی بدست آمده از طریق آشنایی به این دلیل که گزاره‌ای نیست، شرط مورد نیاز برای توجیه کردن باورها را ندارد؛ چرا که هیچ گونه استلزام منطقی بین آن‌ها - یعنی بین آگاهی غیر گزاره‌ای که از طریق آشنایی حاصل شده‌اند و حکم‌ها یا باورهای راجع به آن - برقرار نیست و تنها رابطه علی بین آن‌ها برقرار است. این در حالی است که ادعای طرفداران نظریه آشنایی این است که این حالات غیر گزاره‌ای می‌توانند مبنای توجیه باورهای پایه باشند. اما از نظر دیویدسون رابطه علی رابطه‌ای نیست که بتواند موجب موجه شدن باورها شود، بلکه تنها رابطه استلزام است که یک رابطه منطقی است و می‌تواند تأمین کننده توجیه یک حکم باشد. از این رو، صرفاً باورها هستند که به دلیل داشتن قابلیت قرار گرفتن در رابطه منطقی که مورد نیاز برای حمایت از یک حکم است، می‌توانند یک گزاره را موجه سازند. در نتیجه، آگاهی بدست آمده از طریق آشنایی، نمی‌تواند در رابطه منطقی قرار گیرد و حکم‌ها را موجه سازد. آن‌ها تنها می‌توانند موجب شوند که فرد حکم کند که مثلاً درد دارد، اما علت یک حکم بودن به معنای موجه کردن آن حکم نیست. درد

---

1. Davidson (1917)

فرد علت حکم و به عبارتی صادق ساز حکم او (یعنی آن چه موجب صدق حکم است) به این که "من درد دارم" است نه موجه کننده این حکم (Davidson, 1983/2001: p.97-8) & (Gertle, 2011: p.143) طبیعتاً علم حضوری نیز به دلیل ماهیت غیر گزاره-ای اش در معرض چنین چالشی است که چالش قابل توجهی هم به نظر می‌رسد. اکنون به سراغ تمایزها این دو نظریه می‌رویم. باید دید آیا با وجود تمایزها هم چنان می‌توان این دو نظریه را قابل تطبیق و همراستا با یکدیگر دانست.

### ۲-۳. تمایزها

تمایز مهم این دو نظریه، در پی مفهوم حضور و بحث اتحاد عالم و معلوم است. گفته شد که راسل و صدرا هر دو از مفهوم حضور در تعریفشان از علم حضوری و آشنایی استفاده می‌کنند اما صدرا در ادامه تأکید می‌کند که صرف حضور برای تحقق علم حضوری کافی نیست و باید نوعی رابطه اتحادی بین عالم و معلوم برقرار باشد. این در حالی است که راسل صرفاً مفهوم حضور را به میان می‌آورد و صحبتی از رابطه اتحادی نمی‌کند. سر منشأ چنین تمایزی را باید بر اساس مبانی این دو فیلسوف دریافت. پیش از این گفتیم که راسل و صدرا هر دو از حامیان رویکرد میناگرایانه در معرفت‌اند. اما با وجود چنین قرابتی، اصولی که هستی‌شناسی صدرا را شکل داده است و مبنای معرفت‌شناسی او قرار گرفته است بسیار متفاوت با راسل است. صدرا بر اساس اصالت و وحدت تشکیکی وجود و نیز اصل حرکت جوهری، نهایتاً در بحث معرفت به ایده اتحاد عالم و معلوم می‌رسد که کاملاً در راستای اصول یاد شده است. وقتی وجود را اصیل و آن را امری واحد و مشکک فرض کنیم، عالم و معلوم نیز چیزی مجزا و منفک از یکدیگر نخواهند بود، بلکه معلوم صرفاً مرتبه‌ای از مراتب عالم یا به عبارت دیگر شأنی از شئون عالم خواهد بود. مرتبه‌ای که تا پیش از مهیا شدن برخی از شرایط، همانند رابطه معلول با علتش، به صورت بالقوه در ذات عالم وجود داشته و با مهیا شدن شرایط و در طی حرکت جوهری به صورت بالفعل درخواهد آمد. از دیدگاه ملاصدرا حرکت مقوله‌ای است که در ذات و جوهر هر شیء یعنی وجود آن رخ می‌دهد و این فرایندی توقف‌ناپذیر و همیشگی است. حرکت بنا بر تعریفی خلاصه و نادقیق تبدیل قوه به فعل است. در ساحت شناخت نیز معلوم که مرتبه‌ای از وجود علت است و به صورت بالقوه در آن نهفته است در شرایطی خاص که تحقق معلوم نزد عالم

ممکن می شود و به مرحله و جوب می رسد، فعلیت می یابد یا به اصطلاح صدرا حضور پیدا می کند که این همان معرفت حضوری است.

صدرا غیر از بحث سازگاری ایده اتحاد با بحث وحدت تشکیکی وجود به عنوان سرچشمه نظریه اتحاد، استدلال‌های مستقلی نیز -مثل برهان تضایف- برای این ایده مطرح می کند. اما نگاه کل گرایانه و عمیق تر در فلسفه صدرا، پررنگ تر بودن همراستایی این ایده با اصل وحدت تشکیکی وجود به عنوان مبنای این ایده را آشکار خواهد کرد. این در حالی است که در هستی شناسی راسل صحبتی از اصالت وجود، وحدت تشکیکی وجود به چشم نمی خورد و به دنبال آن در معرفت شناسی او نیز چیزی مثل ایده اتحاد به میان نیامده است. اکتفا به صرف حضور در تعریف معرفت از طریق آشنایی، راسل را در معرض نقدی مهم قرار داده است. خلاصه اشکال از این قرار است که راسل باید بتواند توضیح دهد که چگونه صرف حضور می تواند مقوم معرفت باشد. این در حالی است که او اصلاً چنین بحثی را به میان نیاورده است. به عبارت دیگر، آشنایی یک رابطه هستی شناختی است و چنین رابطه ای هیچ نوع دلالت معرفتی شناختی ندارد. بنابراین، وظیفه اصلی نظریه پرداز آشنایی این است که توضیح دهد، چگونه داشتن رابطه آشنایی با چیزی می تواند موجب شکل گیری یک رابطه معرفتی شود (James, 1884: p.1).

صدرا به دلیل به میان آوردن بحث اتحاد عالم و معلوم از این اشکال مصون است. او به این نکته مهم توجه داشته است که بر اساس صرف مفهوم حضور نمی توان یک رابطه معرفتی را تعریف کرد. از این رو، او رابطه معرفتی حضوری را یک رابطه اتحادی تعریف می کند و سعی می کند مقصود خود از اتحاد را نیز روشن سازد. بنابراین باید گفت که بحث اتحاد عالم و معلوم تفاوت قابل توجهی را بین این دو نظریه ایجاد می کند که احتیاط بیش تری را برای ادعای نزدیکی این دو نظریه به یکدیگر می طلبد.

#### ۴. نتیجه گیری

بنا بر آنچه گفته شد، نظریه آشنایی و نظریه علم حضوری صدرا نقاط مشترک قابل توجهی دارند. مفهوم دسترسی بی واسطه و خطا ناپذیری این نوع معرفت، تأکید بر رابطه ضروری بین معرفت و موضوع آن، از جمله وجوه مشترک این دو نظریه بود. فراتر از این ویژگی های مشترک، شباهت در چشم انداز کلی این دو فیلسوف در بحث معرفت نیز از جمله نقاط مهم قابل تطبیق میان آن ها بود. صدرا و راسل هر دو معتقد به نوعی واقع گرایی

غیرمستقیم‌اند. هم‌چنین هر دو از مدافعین رویکرد مبناگرایانه در معرفت‌اند و سعی دارند با طرح نظریه علم حضوری و نظریه آشنایی، بنیانی محکم برای ساختمان باورها بنا سازند. پس می‌توان به هدف هر دو فیلسوف از طرح نظریه آشنایی و نظریه علم حضوری برای طرح یک نظام معرفت‌شناختی مبناگرایانه به عنوان یک نقطه مشترک مهم اشاره کرد.

قربت‌ها و ویژگی‌های مشترک این دو نظریه، چالش‌های مشترکی را نیز پیش رویشان قرار داد. نظریه صدررا هم‌چون نظریه راسل با تأکید بر ویژگی بی‌واسطگی و خطا ناپذیری در معرض نقدهای قابل توجهی قرار گرفت.

در پی وجوه مشترک، تفاوت‌های تأمل‌برانگیزی نیز وجود داشت. ایده اتحاد عالم و معلوم در نظریه علم حضوری نقطه عطف این تفاوت‌ها بود. گفتیم که صدررا با وجود این که علم حضوری را بر مبنای حضور معرفی می‌کند، اما در عین حال به صرف حضور برای تعریف معرفت اکتفا نمی‌کند و بحث از رابطه اتحادی میان عالم و معلوم را به میان می‌آورد. این در حالی است که راسل چنین نکته‌ای را نادیده گرفته است و از این رو با این سؤال مواجه است که یک ارتباط غیرعلی و صرفاً مبتنی بر حضور، چگونه می‌تواند یک رابطه معرفتی بسازد. پس می‌توان گفت ایده اتحاد عالم و معلوم چیزی است که بر اساس آن می‌توان ادعا کرد که نظریه صدررا به نوعی کامل‌تر و قابل دفاع‌تر از نظریه راسل است. چرا که صدررا بر خلاف راسل که ماهیت این رابطه معرفتی را تعریف نکرده و مبهم رها کرده است، با طرح بحث اتحاد عالم و معلوم تعریفی از ماهیت این رابطه معرفتی ارائه داده است. بنابراین، با تکیه بر این نکته مهم شاید با قدری تسامح بتوان گفت نظریه راسل تصویری ابتدایی و تکمیل نشده از نظریه صدررا است.

غیر از بحث اتحاد عالم و معلوم باید در نظر داشت که وجود تفاوت‌های چشم‌گیر در اصول و مبانی این دو فیلسوف نیز ادعای شباهت جدی میان آن‌ها را مشکل می‌سازد. اصول فلسفه صدررا متکی بر بحث اصالت وجود، تشکیک وجود و نیز حرکت جوهری است و بر این اساس هر آن چه که در نظام فلسفی او طرح می‌شود به نوعی حول محور این اصول است. تعریف علم بر اساس وجود یا حضور معلوم نزد عالم، مشکک بودن علم و از این قبیل همه مبتنی بر اصول یاد شده در نظام صدرایی است. به عبارتی نظام معرفت‌شناسی صدررا کاملاً با هستی‌شناسی خاص او در هم آمیخته است؛ این در حالی است که در نظام



فلسفی راسل، صحبتی از آن اصول و مبانی وجودی نیست. بنابراین باید در نظر داشت که این نکته مهم نیز، ادعای قرابت جدی میان این دو نظریه را با چالش مواجه خواهد کرد.

## تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

## ORCID

Zahra Khazaei



<http://orcid.org/0000-0001-8302-9674>

Zahra Sarkarpour



<http://orcid.org/0000-0003-2295-7295>

## منابع

- پایا، علی. فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم‌اندازها. تهران: طرح نو، ۱۳۸۳.
- حائری یزدی، مهدی. آگاهی و گواهی (ترجمه و شرح انتقادی رساله تصور و تصدیق صدرالمتألهین شیرازی). تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۳.
- علم حضوری (اصول معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی). ترجمه سید محسن میری، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱.
- حسن‌زاده آملی، حسن. اتحاد عاقل به معقول. قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
- حسین‌زاده، محمد. «علم حضوری (پیشینه، حقیقت و ملاک تحقق)». نشریه معرفت فلسفی، ۱، ۱۳۸۵.
- علم حضوری (ویژگی‌ها، اقسام و گستره). نشریه معرفت فلسفی، ۱۴، ۱۳۸۵.
- جوادی آملی، عبدالله. ریحی مختوم. ج ۱۷، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۵.
- شناخت‌شناسی در قرآن. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
- صانعی دره‌بیدی، منوچهر. فرهنگ فلسفی. تهران: حکمت، ۱۳۸۵.
- صدرالمتألهین. الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه. ج ۱، ۳، ۶. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.
- الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه. ج ۳. تهران: دارالمعارف الاسلامیة، ۱۳۸۳ ق.
- الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه. ج ۱/۳. ترجمه محمد خواجه‌جوی، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۸۴.
- رسالتان فی التصور و التصدیق. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۴۲۲ ق.
- مبدأ و معاد. ترجمه احمد بن محمدالحسینی اردکانی، به کوشش عبدالله نورانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- عبودیت، عبدالرسول. درآمدی به نظام حکمت صدرایی. ج ۲. تهران: سمت، ۱۳۹۲.

کرین، تیم و دیگران. مسائل و نظریه‌های ادراک حسی در فلسفه معاصر. ترجمه یاسر پوراسماعیل، تهران: حکمت، ۱۳۹۱.  
ویتگنشتاین، لودویگ. پژوهشهای فلسفی. ترجمه فریدون فاطمی، تهران: مرکز، ۱۳۹۳.

## References

- Davidson, Donald. A Coherence Theory of Truth and Knowledge. Reprinted in subjective, intersubjective, objective. Philosophical essays, 3, Oxford: oxford, 1983/2001.
- Gertler, Brie. Self-Knowledge. *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2015.
- Self-Knowledge*. London and New Yourk: Routledge, 2011.
- Hassan, Ali. Knowledge by Acquaintance VS. Description. *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2014.
- James, William. On some omissions of introspective Psychology. *Mind*, 33(1), 1884.
- Lycon, Jack, Epistemological Problems of Perception. *piStanford Encyclopedia of Philosophy*, 2016.
- Pollock, John & Joseph Cruz. *Contemporary theories of knowledge*. Rowman & Littlefield Publishers, 1999.
- Russel, Bertrand. Knowledge by Acquaintance and Knowledge by Description. *Proceedings of the Aristotelian Society*, 11, 1910/11.
- Theory of Knowledge*. Routledge, 2005.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

استناد به این مقاله: سرکارپور، زهرا، خزاعی، زهرا. (۱۴۰۰). مقایسه نظریه آشنایی راسل و نظریه علم حضوری ملاصدرا، فصلنامه حکمت و فلسفه، ۶۵ (۱۷)، ۸۷-۱۱۲.



Hekmat va Falsafeh is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License.